

نویسنده: اتحاد میسین شرقی جوزجانی
از خاطرات حیات سیاسی من

4

قیام هفتم ثور چگونه صورت گرفت؟



پیروزی انقلاب و تشکیل «جمهوری دموکراتیک افغانستان»

یک تذکر ضروری:

برخی از قلم بدستان، در اینجا و آنجا بر اساس تمایلات روشنفکرانه جناحی و یا خصومت‌های ایدیولوژیک و طبقاتی، با نوشتن مطالب بی پایه و خلاف واقعیت در مورد قیام هفتم ثور تلاش میکنند روی حقایق پرده بیندازند و ناشیانه بدون ارائه کدام مدرک قابل اعتماد ادعا میکنند که این حادثه عظیم تاریخی بر اساس پلان قبلا طرح شده اتحاد شوروی صورت گرفته بود. حال آنکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان هیچ نوع ارتباطی از لحاظ سیاسی با شورویها نداشت و از همین جهت در جریان

ملاقات رهبری حزب و دولت ما در سال 1978 با رهبری حزب و دولت شوروی، اختلافات موجود بر ملا گردید و دولت شوروی کمکهای اقتصادی خود را متوقف ساخت و نرخ شکر را بلند برد، در مقابل دولت افغانستان نیز نرخ گاز طبیعی خود را که به شوروی صادر میگردید، از 60 دالر به 140 دالر - نرخ بین المللی گاز بلند برد و موجب عدم رضایت دولت شوروی گردید.

دولت شوروی که با حمله بر مجارستان و چکوسلوواکیا خصلت تعرضی پیدا کرده بود، میخواست بر اساس ایده های پتر کبیر، افغانستان را از طریق پاکستان به پل عبور به سوی بحر هند مبدل کند. اما دولت ما سیاست مستقل داشت و حاضر نبود خط مشی سیاسی خود را بر طبق دیکته های آنها تعیین کند. بر اساس همین اختلافات بود که محرمانه توسط ایجنتهای خود در جهت تشدید اختلاف در میان اعضای رهبری حزب کوشید و با اشغال مسلحانه برق آسای افغانستان با ارتش سرخ (140000 نفری) خود، دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را که به صفت عضو ملل متحد از طرف 32 کشور جهان به رسمیت شناخته شده بود، سقوط داد و تمام رهبران و کدرهای برجسته حزب و دولت را توسط افسران روس در تانکرها به محبس پلچرخی زندانی ساخت و 3 تن از وزیران را در همان وهله اول بدون محاکمه تیر باران کرد و تبلیغات زهرآگین خصمانه را بر ضد خلقیها شدت بخشید، اما در اثر اعتراض مسلحانه قوای چهار که پایه قیام ثور بود، این تبلیغات و مجازات اعضای رهبری تا 5 سال متوقف ماند و قوای 4 به هرات تبعید گردید.

ما بعد از گذشتادن 5 سال در محبس پلچرخی و این جانب در کوتاه قلفی صدارت، 13 تن از وزیران خلقی به شمول من، بدون داشتن هیچگونه دلایل اثبات جرم، فقط به «جرم!» مخالفت با هجوم ارتش سرخ شوروی به کشور مستقل ما از طرف محکمه به اصطلاح انقلابی زیر نظر مشاورین شوروی به جزای اعدام محکوم گردیدیم، اما به نسبت وفات لیونید بریژنوف رهبر حزبی شوروی به علت تغییر سیاست آنها نتوانست این حکم اعدام عملی شود و به حبس دوام 20 سال تبدیل گردید.

برخیها ذکر «جامعه سوسیالیستی» را به صفت هدف غایی حزب و تحلیل طبقاتی جامعه را در نشرات جریده خلق، دلیل ادعای مذکور میدانند، اما میدانند که سوسیالیزم به صفت یک راه رشد غیرسرمایه داری به مقیاس جهانی در برابر نظام کپیتالیستی قرار دارد که متکی بر استثمار بیرحمانه افراد جامعه و راه اندازی جنگ به خاطر منافع اقتصادی خود میباشد. چنانچه حمله وحشیانه اسرائیل بر غزه بر خلاف تمام ارزشهای بین المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر با سلاح امریکا و متحدینش که منجر به قتل بیش از 72 هزار انسان بیگناه اعم از زن و مرد و اطفال معصوم گردید و حمله متجاوزانه هردو کشور بر ایران و محاصره دریایی آن توسط امریکا گواه روشن این واقعیت است که دنیا را به پرتگاه جنگ جهانی سوم نزدیک ساخته و به عامل بحران اقتصادی جهان منجر گردیده است.

تعداد زیادی از کشورها با اتحاد شوروی همبستگی و همکاری داشتند، طور مثال در زمان حکومت جمال عبدالناصر که مصر از غرب فاصله گرفته بود، شوروی بند بزرگ اسوان را تمویل و تکمیل کرد، عده زیادی از افسران و نیروهای نظامی مصر توسط مشاوران و مراکز تربیتی شوروی آموزش دیدند، تعداد زیاد پیلوتها، افسران دفاع هوایی و وسایل زرهی آنها تربیه کرد و عده زیادی را به اکادمیهای نظامی خود شامل ساخت و انواع اسلحه و تجهیزات نظامی جدید را در اختیار آن قرار داد.

همچنان همبستگی افغانستان با شوروی در زمان صدارت داودخان که باسفر نیکولای بولگانین رهبر شوروی به معیت خروشف به کابل آغاز شد و با استفاده از صدها ملیون دالر کمکهای شوروی اعمار سرکها و فابریکه ها و زیر بناهای مهم اقتصادی و مراکز علمی ساخته شد و هزاران تن از از جوانان برای تحصیل در رشته های نظامی و علمی به شوروی فرستاده شدند.

غیر ازین دونمونه که ذکر شد، زیاداند کشورهاییکه در آسیا، افریقا و امریکای لاتین روابط دوستانه و تنگاتنگ با شورویها داشتند و مراحل انقلابی را از سر گذرانده بودند، اما هیچ کس انقلاب و حکومت آنها را دست نشانده شوروی نمیدانست.

اصل گپ اینجاست که بعد از تشکیل دولت سوسیالیستی شوروی جهان به دو قطب متضاد - بلوک استعماری سرمایه داری و بلوک سوسیالیستی منقسم شده بود. تمام

جریانها و عناصر مترقی ضد امپریالیستی طرفدار راه رشد غیر سرمایه داری و علاقمند سوسیالیزم بودند و به ساقیه این علاقمندی به اتحاد شوری خوشبین بودند و با آن روابط حسنه داشتند.

حزب ما هم که برای پیشرفت جامعه راه رشد غیر سرماییداری را برگزیده و مبارزه طبقاتی را خط مشی خود قبول کرده بود، با عکس العمل شدید محافل ارتجاعی که وابستگی آنها به مراکز امپریالیستی مشهود بود، یک جا با طبقه حاکمه که این مشی را موجب تضعیف قدرت مطلقه خود میدانستند، تبلیغات خصومت آمیز خود را بر ضد حزب دموکراتیک خلق افغانستان آغاز و یگانه جریده مترقی و ملی کشور را توسط مشرانو جرگه مصادره کردند و من عوامل و دلایل این خصومت را که چگونه قیام هفتم ثور را بر حزب ما که قطعا طرفدار اقدامات نظامی نبود، تحمیل کردند، در مقالات قبلی به تفصیل بیان کرده ام.

ش. ج

و اینک ادامه بخش چهارم مقاله:

طوریکه در مقاله قبلی نوشته بودم، پس از ختم مراسم شکوهمند تشییع جنازه و دفن مرحوم میراکبر خیبر، طی جلسه ارزیابی کمیته مرکزی، ببرک کارمل گفته بود که شاید دولت در رابطه به این مراسم برخورد قانونی کند. این اطلاع درست بود. چند روز بعد شبانگاه 5 ثور گرفتاری اعضای رهبری حزب شروع شد.

توقیف و استنطاق اعضای رهبری حزب :

در صحن خانه خود در خیرخانه بودم. ساعت 7 و یا 8 شام بود که صدای توقف چند موتر در نزدیک خانه ما به گوش رسید. صدای همسایه ها را شنیدم که پولیس - پولیس میگفتند. به تعقیب آن زنگ زده شد. چون دروازه را باز کردم، یک افسر پولیس مسلح به داخل آمد و گفت دستها بالا و پرسید شما که هستید گفتم عبدالحکیم شرعی جوزجانی. گفت شما به حکم قانون توقیف استید و پلیس به دستور او دستهای مرا وولچک زد.

پولیس یک افسر جوان قد بلند بود و بعدا فهمیدم که حمزه نام دارد **6 - 5** .
نفر پولیس با یک افسر دیگر و یک نفر سارنوال معیت او را داشتند . آنها با
چهار موتر جیب روسی آمده بودند .

اعضای خانواده مشوش شدند . یک خواهر زاده ام مهمان ما بود . دخترم
پروین که خردسال بود گریه میکرد . افسر گفت ما خانه را تلاشی میکنیم و
شروع به تلاشی کرد . کتابهای من در داخل یک الماری دیواری اطاق خواب
قرار داشت ، همه را بیرون کشید و چون یک تعداد زیاد آن به زبان عربی و
تورکی بود ، گفت در صفحات اول هر کتاب موضوع مختصر آنرا بنویسید و
امضا کنید . اما به قسمت تحتانی الماری که اسناد حزبی و کتب مهم در آن
جاسازی شده بود ، متوجه نشدند . چون دختر کوچکم پروین به نسبت این
حادثه غیر مترقبه مشوش شده و گریه میکرد ، من از آمر پولیس اجازه
خواستم او را آرام بسازم . بر طبق اجازه او به اتاق دیگر رفته گفتم : اگر بسیار
گریه کنی به نقص من تمام میشود . خوب گوش کو به خانه همسایه رفته به
عمه ات بگو که ورقهای مرا پت کند یا از بین ببرد . او آرام شد و وظیفه را
اجرا کرده بود .

توضیح این که

من بر طبق گفته افسر پولیس به نوشتن و امضا کردن کتابها شروع کردم ،
چون دید این کار وقت زیاد را میگیرد ، بعد از مشوره با یک سارنوال که
لباس ملکی به تن داشت و بعدا فهمیدم نام او عبدالله عصمتی و انسانی
طرفدار قانون است ، گفت فقط در اول و آخر هر کتاب امضا کنید کافی است .

چون اسید معده من در اثر این حادثه غیر مترقبه تحریک شده بود خواستم
دوای انتی اسید خود را بخورم ، اما افسر پولیس اجازه نداد . گفتم در صورتی
که دوای خود را نگیرم ، نمیتوانم آنچه را که خواسته اید انجام بدهم . سارنوال
بعد از آن که پاکتهای دوا را از نظر گذرانید ، اجازه داد .

تلاشی تا نیمه های شب دوام داشت. امضای کتابها تمام شد. پولیسها همه آنها را به موترها انتقال دادند. افسر از من پرسید: این قدر کتاب را از کجا کرده اید؟ گفتم این محصول تمام زندگی من است.

درین وقت پسر کلانم همایون که متعلم صنف 12 بود و با رفقای خود جلسۀ حزبی داشته به خانه آمد. به دستور افسر پولیس به دستان او هم وولچک زدند. چون اعتراض و فغان مادرش و اعضای خانواده بلند شد، به توصیه سارنوال وولچک را از دستان او بازکردند. همایون از دیدن وضع غیر منتظره متعجب شد، اما روحیۀ خود را نباخته بود. او را دلداری داده گفتم: ما هیچ جرمی را مرتکب نشده ایم. شاید به زودی برگردیم. اگر نیامدم تو رئیس خانواده استی. میدانم مسئولیت خود را در برابر فامیل درک میکنی. من بتو و فامیل ما غیر ازین کتابها چیزی نداشتم که از خود بگذارم. میبینی که آنها هم میبرند.

افسر پولیس و سارنوال طی نوشته ای از من پرسیدند از رویۀ آنها شکایت ندارم؟ من شکایت نداشتم. سپس با اعضای خانواده وداع کرده آنها را دلداری دادم و گفتم چون گناهی از ما سر نزده، بزودی برخواهم گشت و یک ثوب چین خود را گرفتم.

پولیسها مرا به ولایت کابل انتقال دادند. سر افسر پولیس رفت و افسر دومی درپهلویم نشسته گفت نام من محمد ولی یا عبدالولی از لوگر استم. مرا معذور بدارید، دستان شما شایسته این وولچکها نیست، باید اینها بدست خاینین زده شود. افسوس که ما مجبوریم وظیفه را اجرا بکنیم. گفتم، این که وطنپرستانی چون شما در دستگاه پولیس وجود دارند، مایۀ خورسندی است. او مرا برای معاینه نزد داکتر برد. کدام شکایت جدی نداشتم. سپس مرا با موتر پولیس به دروازه توقیف خانۀ ولایت آوردند. محمد ولی برای کاری پایین شد. به جای او یک ضابط جوان نشسته گفت نام من... و از رفقای غوربندی استم. پیامی اگر دارید بگویید. گفتم تشکر، فقط میخواستم بدانم که از رفقای ما که توقیف شده است؟ گفت ببرک و تره کی را آورده اند

پشت تمام اعضای رهبری میگردند. به ولایتها هم موثر روان کرده اند. گفتم تشکر رفیق عزیز.

محمد ولی خان آمد و مرا به قوماندان محبس تسلیم داد. او مرا به اتاق شماره هفت برد و گفت شما اینجا میباشید. اتاق گنجایش دوفتر را داشت. بر یک فرش شطرنجی یک توشک اسفنجی با یک کمپل نوع عسکری گذاشته بودند. یک افسر پولیس در داخل اتاق نشسته تمام روز و شب از محبوس مراقبت میکرد و یک نفر عقب دروازه کشیک میداد. وولچک از دست محبوس باز نمیشد. فقط یک افسر پنجشیری فردای آن در وقت نان چاشت یک دفعه دستان مرا بازکرد.

مستراح در بیرون از اتاقهای کوتاه قلفی قرار داشت. روزی سه بار غذا میدادند. فردا هم سپری شد. به ساعت‌های 7 و یا 8 شب بود که مرا توسط موتر به یک بنای دومنزه در داخل ولایت بردند و به منزل دوم رهنمایی کردند. سه نفر هیئت تحقیق آنجا نشسته بودند. از هم دوره های من در فاکولته شرعیات یار محمد از شلگر غزنی و حبیب الله غالب از شمالی و گل محمد از کوهستان بودند. با احترام با من برخورد کردند و وولچک را از دستانم باز کرده گفتند می بخشید، چه کنیم اجرای وظیفه است. گفتم فرق نمیکند، «المأمور معذور» سپس چای و شیرینی آوردند و استنطاق شروع شد.

سوالات همه در اطراف حزب و فعالیت و اهداف آن میچرخید. هر ساعت بعد یک نفر می آمد و اوراق تحقیق را باخود میبرد و می آورد. بار سوم که سوال در رابطه به سخنرانیهای تره کی و کارمل در مراسم تدفین خیبر بود، باز هم اوراق تحقیق را بردند. این بار گل محمد که ظاهراً رئیس هیئت بود عصبانی شد و گفت او حق ندارد کارهای ماره نظارت کند. حدس زدم شاید جریان تحقیق را قدیر نورستانی وزیر داخله نظارت میکند.

ساعت از 12 شب گذشته بود. چون دیشب نخفته بودم، یکبار بلا اراده خوابم برده و قلم از دستم افتاده بود. یار محمد گفت به گمانم که امشب بس است.

بعدا دوام میدهیم .پرسیدم آیا نمیشود این تحقیقات را از طرف روز انجام بدهید؟ گفتند از طرف روز مصروف وظایف اصلی میباشیم.

پولیس باز هم مرا با وولچک به محبس آورد و به قومندان تسلیم کرد. در همین شب از تره کی، کارمل، داکتر شاه ولی و پنجشیری نیز تحقیقات شروع شده بوده است.

چون خیلی خسته و کم خواب بودم عمیقا به خواب رفتم .زمانی که بیدار شدم افسر موظف داخل اطاق تبدیل شده و یک افسر زرد گونه به جایش نشسته بود .او گفت من ... اسحاقزی استم .گفتم در ولسوالی ما هم از ناقلین اسحاقزی زیاداند، آنها را نمیشناسی؟ نمی شناخت .از من پرسید حزب شما چقدر نفر دارد؟ گفتم برابر افغانستان .گفت این ممکن نیست .گفتم ممکن است چونکه اکثریت مردم حزب ماره میباشند.

آغاز قیام نظامی:

نزدیکهای چاشت بود، ناگهان صدای چند فیر شنیده شد .پرسیدم خیریت خو هست؟ گفت در اطراف برج تلویزیون سرنگ می پرانند .گاه گاهی صدای فیر هم بگوش میرسید .درین وقت افسر موظف تبدیل شد و به جایش یک افسر میانه قد لاغر اندام آمد .انسانی با تربیه بود و گفت من از چاردهی کابل و ازدوستان میر اکبر خیبر استم.

پرسیدم بیرون چه گپ است، گفت نمیدانم، از اطراف منار عبد الوکیل خان تا مرکز شهر و اطراف ارگ پر از تانکهاست .همه جا به جا استاده اند و چیزی نمیگویند .پرسیدم از که خواهند بود؟ گفت نمیدانم .پرسیدم از سردار غلام حیدر؟ گفت نه خیر .گفتم شاید از اخوانیها باشد؟ گفت اخوانیها این قدر تانک را از کجا کردند؟ تصور کردم شاید رفقای حزبی ما باشد .صحبت ما به درازا کشید. صدای غرش تانکها زیاد شد .ناگهان یک تانک عقب دیوار محبس توقف کرد . صدای مدهش توپ تانک همه جا را به لرزه درآورد .از عقب آن فیر ماشیندار آغاز شد .خود را به کنج دیوار کشیدیم .افسران را دیدم که کرتی های خود را

قات کرده با کلاه پولیسی زیر بغل گرفته این طرف و آن طرف میدوند. از همان افسر پنجشیری پرسیدم کیست، رفقای ماست؟ گفت، رفقای تو از کجا شدن؟

دروازه اتاق باز بود. پولیسیها همه رفته بودند. به یک دهلیز فرعی متروک که سوراخی به داخل ولایت داشت رفته خواستم از سوراخ به بیرون نگاه کنم، اما نشد. احساس کردم توسط تانک دیوار را غلتاننده تانک را به داخل ولایت آوردند. کسی صدا کرد رفقا تیت شوید که فیر میکنند. مطمئن شدم که نظامیان حزب قیام کرده اند. میخواستم به اطاق داخل شوم که یک سرباز مسلح با کلاه خودآهنی و کلاشینکوف در دست داخل دهلیز شد و با صدای جدی گفت: سوک یی؟ گفتم شرعی جوزجانی. پرسید رفیق تره کی کجاست؟ گفتم شاید در همین اتاقها باشد. او سید رحیم سرباز یکی از کدرهای ورزیده نظامی بود.

همه رفقای زندانی را از اتاقها بیرون کشیدند. تره کی، کارمل، داکتر شاولی، امین، پنجشیری و من. امین را در ساعت‌های 9 روز 6 ثور از خانه آورده بودند. بارق و لایق به ساعت 11 هفت ثور خودشان را به اداره پولیس تسلیم کرده بودند. ضمیر صافی را نیز به گمان عضو رهبری به محبس آورده بودند. کارمل که عصبانی بود از مصطفی پرسید: بشما که اجازه داد تانکها را بیرون بکشید؟ افسران خشمگین شده کلاشینکوفهای خود را نشان گرفتند. امین گفت: این کار را من بر اساس فیصله رهبری حزب انجام داده ام. تره کی کارمل را به آرامش خوانده گفت: هرچه کرده اند آنها را به حال خودشان بگذاریم.

وولچک هارا از دستان ما باز کردند. گروهی از افسران پولیس را رو به دیوار استاده کرده بودند. من گفتم، رفیق تره کی، این افسران پولیس گناهی ندارند، هیچ کدام آنها با ما رویه بد نکرده است. یک نفر شان بنام گل محمد از رفقای نزدیک میر اکبر خیبر است. آنها رابه چه دلیل استاده کرده اند؟

تره کی گفت راست میگه، اگر کدام گناهی نکرده باشند فوراً ایلائی شان کنید و همه را رها کردند.

درینجا تذکر چند نکته ضروری است:

امین را به روز 6 ثور یعنی فردای شبی که اعضای رهبری را توقیف کردند به محبس ولایت آورده بودند. به نوشته غوربندی «...امین تصادفا و یا در اثر لطف جنرال عمرزی که قرار گرفته خودش (کتاب شبهای کابل عمر زی) بنابر عواطف و احساسات حزبی اش با قبول هرگونه مسؤلیت بعدی در طول شب به امین اجازه داده بود تا در منزلش بسر ببرد و هم به عبدالرحمان پسرش اجازه خارج شدن از منزل داده بود، در حالیکه عبدالرحمان پسر امین حامل دستور قیام به رهبری نظامی بود. گذشته از آن صاحب جان صحرایی و ظریف دوتن از عناصر برجسته و فعال ارتباطی با نظامیان در حالیکه دساتیر قیام را با خود داشتند به نام محصلان پولی تخنیک اجازه یافته بودند تا از منزل خارج شوند» (*).

(* ع. غوربندی، نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن)، ص 64.

همچنان به نوشته مرحوم غوربندی به روز قیام 7 ثور در حدود ساعت یازده سلیمان لایق و بارق شفیع فیصله نمودند که خود را به پولیس تسلیم نمایند. آنها با برخی دیگر از اعضای رهبری در خانه حمید کارگر حلبی ساز واقع در قلعه موسی مخفی شده بودند..

در حالیکه تمام اعضای محبوس رهبری در صحن محبس جمع بودند، تصمیم گرفته شد تا همه به رادیو افغانستان انتقال داده شوند. از دیوار تخریب شده به سرک برآمدیم. صدها نفر در دو طرف جاده آسمایی استاده شاهد صحنه بودند. ما را در یک موتر لند کروزر نشانند، اما اعتراض شد که دشمن میتواند با یک فیر کلشنکوف همه را از بین ببرد. بنابراین ما را توسط یک ماشین محاربوی حرکت دادند. در طول راه امین پیا استاده شده به طرف کسانی که در اطراف سرک استاده بودند دست تکان میداد، تا که به اداره رادیو رسیدیم.

دوام دارد.

